

نوشته و. ای. لنین

## نامه‌هایی از دور (۱)

نامه نخست

### نخستین مرحله نخستین انقلاب

نخستین انقلاب که زائیده جنگ جهانی امپریالیستی است، آغاز گردید. این نخستین انقلاب مسلما آخرین انقلاب نخواهد بود.

نخستین مرحله این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مدارک قلیل موجوده در سوئیس برمی‌آید، به پایان رسیده است. این نخستین مرحله مسلما آخرین مرحله انقلاب ما نخواهد بود. چگونه چنین معجزه‌ای توانست بوقوع بپیوندد که بساط سلطنتی که قرن‌ها دوام آورده و در جریان سه سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ که طی آن بزرگترین نبردهای طبقاتی تمام مردم بوقوع پیوست علی‌رغم تمام مشکلات پا بر جا ماند، فقط در ظرف ۸ روز (یعنی در ظرف همان مدتی که آقای میلیوکف ضمن تلگراف خود به کلیه نمایندگان روسیه در خارجه با لاف و گزاف به آن اشاره نموده است) برچیده شود؟

در طبیعت و در تاریخ معجزه روی نمیدهد، ولی هر پیچ شدید تاریخ و از آنجمله هر انقلابی چنان پر مضمون می‌شود و با طرزی ناگهانی و مخصوص به خود شکل‌هایی از مبارزه را چنان با یکدیگر توأم می‌کند و بین نیروهای مبارز چنان مناسباتی بوجود می‌آورد که ناگزیر خیلی چیزها به فکر یک شخص عامی معجزه می‌آید. برای آنکه بساط سلطنت تزاری در ظرف چند روز برچیده شود - لازم بود یک سلسله شرایطی که دارای اهمیت تاریخی - جهانی است با یکدیگر توأم گردد. مهمترین آنها را ذکر می‌نمائیم.

بدون بزرگترین نبردهای طبقاتی پرولتاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷، ممکن نبود انقلاب دوم با چنین سرعتی بوقوع بپیوندد، بدین معنی که مرحله ابتدایی آن در عرض چند روز به پایان رسد. نخستین انقلاب (۱۹۰۵) زمین را عمیقا شخم زد و ریشه‌های خرافات کهن را بیرون کشید و شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در میلیون‌ها کارگر و ده‌ها میلیون دهقان برانگیخت و طبیعت واقعی تمام طبقات (و تمام احزاب عمده) جامعه روس، مناسبات واقعی بین منافع آنان، تناسب قوای آنان، شیوه‌های عمل آنان و هدفهای نزدیک و دور آنان را به یکدیگر و به تمام جهانیان نشان داد. نخستین انقلاب و دوران ضد انقلاب (۱۹۱۴ - ۱۹۰۷) که از پی آن فرا رسید، تمام ماهیت سلطنت تزاری را آشکار ساخت و آن را به سرحد نهای خود رساند و تمام فساد، پلیدی، وقاحت و هرزگی باند تزاری را که راسپوتین حیوان صفت بر رأس آنها قرار داشت و تمام درنده خویی خاندان رمانفها - این تالانگرانی را که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرقه ساختند، این ملاکان صاحب میلیون‌ها دسیاتین زمین را، که "بین برابرها اول بودند" و برای حفظ "مالکیت مقدس" خود و طبقه خود به هر سببیت، جنایت، خانمان براندازی و اختناق در مورد هر عده‌ای از افراد کشور حاضر بودند - فاش نمود.

بدون انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و بدون ضد انقلاب سالهای ۱۹۱۴-۱۹۰۷ یک چنین "تعیین سرنوشت خودی" که به نحو دقیقی به توسط کلیه طبقات مردم روس و ملت‌های ساکن روسیه عملی شده، یعنی یک چنین تعیین روشی از طرف این طبقات نسبت به یکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری - که طی هشت روز انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷ به ظهور پیوست - غیر ممکن بود. این انقلاب هشت روزه، اگر چنین تشبیهی جایز باشد، گویی پس از ده تمرین اصلی و فرعی "بازی شد"؛ "بازیگران" یکدیگر را می‌شناختند و از نقش خود، جاهای خود، طول و عرض صحنه خود و از کوچکترین سایه روشن‌های خط مشی‌های سیاسی و شیوه‌های عمل مطلع بودند.

ولی برای اینکه نخستین انقلاب یعنی انقلاب کبیر ۱۹۰۵ که حضرات گوجکفها و میلیوکفها و کوچک ابدالهایشان آنرا به مثابه یک "شورش بزرگ" تقبیح نموده‌اند، پس از ۱۲ سال به انقلاب "درخشان" "پرافتخار" سال ۱۹۱۷ منجر گردد که گوجکفها و میلیوکفها به علت این که این انقلاب قدرت را (عجالتاً) به دست آنها داده است آنرا "پرافتخار" می خوانند، - یک "کارگردان" بزرگ و مقتدر و همه توان نیز لازم بود که از یک طرف بتواند جریان تاریخ جهانی را به میزان فوق‌العاده‌ای تسریع نماید و از طرف دیگر بحرانهای اقتصادی و سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری بوجود آورد که دارای نیروی بیسابقه‌ای باشند. علاوه بر تسریع فوق‌العاده سیر تاریخ، پیچ و خم‌های تاریخی شدیدی نیز لازم بود تا در سر یکی از این پیچ‌ها ارباب خونین و چرکین سلطنت رومانفها فوراً واژگون گردد.

این "کارگردان" همه توان و این مُسرع نیرومند، جنگ جهانگیر امپریالیستی بود. اکنون دیگر مسلم است که این جنگ، یک جنگ جهانی است زیرا ایالات متحده و چین نیز هم اکنون نیمه کاره در آن داخل شده و فردا کاملاً در آن داخل خواهند شد.

اکنون دیگر مسلم است که این جنگ از زهر دو جانب امپریالیستی است. فقط سرمایه‌داران و کوچک ابدالهای آنان، یعنی سوسیال-میهن پرستان و سوسیال-شوونیستها - یا اگر خواسته باشیم به جای این تعریفهای نقادانه کلی اسامی سیاسی آنان را که در روسیه همه می‌شناسند ذکر نماییم - فقط گوجکفها و لووفها، میلیوکفها و شینگارفها از یک طرف و گوزدفاها، پتروسفها، چخننگلیها، کرنسکیها و چخیدزهها از طرف دیگر ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده‌پوشی نمایند. هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیس و فرانسه هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای اختناق ملل کوچک، برای سیادت مالی بر جهان، برای تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات، برای نجات رژیم محتضر سرمایه‌داری از طریق تحمیق و ایجاد تفرقه در بین کارگران کشورهای مختلف، می‌جنگند.

جنگ امپریالیستی از نظر عینی ناگزیر می‌بایست موجب تسریع فوق‌العاده و حدت بیسابقه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به جنگ داخلی بین طبقات متخاصم تبدیل شود.

این تبدیل به وسیله انقلاب فوریه-مارس سال ۱۹۱۷ آغاز گردیده که نخستین مرحله آن اولاً ضربه مشترکی را بر تزاریسم به ما نشان داد که از طرف دو نیرو وارد گردید: یکی از طرف تمام روسیه بورژوازی و ملاکی با تمام کوچک ابدالهای غیر آگاه و نیز تمام رهبران آگاه آن که عبارتند از سفرا و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه و دیگری از طرف شوراهای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و دهقانان بسوی خود کرده‌اند.

این سه اردوگاه سیاسی، این سه نیروی اصلی سیاسی یعنی: ۱) سلطنت تزاری که بر رأس ملاکان فنودال و کارمندان قدیمی و سران لشکر قرار دارد؛ ۲) روسیه بورژوازی و ملاکان و اکتیاریستها و کادتها که خرده بورژوازی (نماینده عمده آن کرنسکی و چخیدزه) از پی آن گام برمی داشت؛ ۳) شورای نمایندگان کارگران که در بین تمام پرولتاریا و تهی دست‌ترین اهالی کشور برای خود در جستجوی متحد است، - این سه نیروی اصلی سیاسی ماهیت خود را حتی در ظرف ۸ روز "نخستین مرحله" و حتی برای ناظر دور افتاده از حوادث نظیر نویسنده این سطور که مجبور است فقط به اخبار تلگرافی قلیل روزنامه‌های خارجه اکتفا نماید، - با حداکثر وضوح آشکار کردند. ولی قبل از اینکه با تفصیل بیشتری در این باره صحبت شود، باید به آن قسمت از نامه خود که به عامل دارای قدرت درجه اول یعنی جنگ جهانگیر امپریالیستی اختصاص دارد، بازگردم.

جنگ، دولتهای محارب، گروه‌های محارب سرمایه‌داران، "صاحبان" رژیم سرمایه‌داری، برده‌داران عالم بردگی سرمایه‌داری را زنجیرهای آهنینی به یکدیگر مربوط نموده است. یک دنیای غرق خون - اینست تمام زندگی اجتماعی و سیاسی لحظه تاریخی فعلی که ما در آن به سر می‌بریم.

سوسیالیست‌هایی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داویدها و شیدمان‌ها در آلمان، پلخانف و پوترسفاها و گوزدفاها و شرکاء در روسیه، مدت‌ها با تمام قوا بر ضد "توهمات" انقلابیون، بر ضد "توهمات" مانیفست بال، بر ضد "تصور خام" تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی نعره می‌کشیدند و به الحان مختلف

درباره جان سختی و قدرت دمسازی با محیط که گویی در سرمایه‌داری نمایان شده نغمه سرایی می کردند، - اینها همان کسانی هستند که به سرمایه‌داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را "با محیط دمساز کنند"، رام نمایند، تحمیق کنند و در بین آنها تفرقه اندازند.

ولی "خوش بخندد آنکه آخر خنده کرد". بورژوازی نتوانست مدت مدیدی بحران انقلابی را که معلول جنگ است به تعویق اندازد. این بحران با نیروی غیرقابل دفعی در کلیه کشورها شدت می‌یابد: از آلمان گرفته، که به قول ناظری که به تازگی از آنجا دیدن نموده در "قحطی بطور داهیانیه متشکل شده‌ای" بسر می برد، تا انگلیس و فرانسه که در آنجا نیز قحطی فرا می رسد ولی تشکیلاتش به مراتب کمتر "داهیانیه" است.

این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه تزاری، یعنی در جایی آغاز گردید که بی‌نظمی فوق‌العاده دهشتناکی در آن حکمفرما و پرولتاریای آن از همه جا انقلابی‌تر است (نه در پرتو سجایای ویژه خود، بلکه به برکت شعائر زنده "سال پنج"). این بحران، در نتیجه سنگین‌ترین شکست‌هایی که به روسیه و متفقین وی وارد آمد، تسریع گردید. این شکست‌ها تمام ارکان دستگاه دولتی کهنه و تمام نظم کهن را متزلزل ساخت، تمام طبقات اهالی را بر ضد آن برانگیخت، ارتش را به خشم آورد، قسمت مهمی از کادر فرماندهی قدیمی این ارتش را که از اشراف پوسیده و مأمورین فوق‌العاده فاسد تشکیل می شد معدوم نمود و عناصر جوان تازه نَفَسی را که اکثراً بورژوا و رازنوجین(۲) و خرده بورژوا بودند جانشین آنها ساخت. چاکران آشکار درگاه بورژوازی یا سست عنصرانی که بر ضد به اصطلاح "شکست طلبی" زوزه و فریاد می کشیدند اکنون در مقابل واقعیتی قرار گرفتند که عبارت است از ارتباط تاریخی شکست عقب مانده‌ترین و وحشی‌ترین سلطنت‌ها یعنی سلطنت تزاری با آغاز حریق انقلاب.

ولی اگر شکست‌ها در آغاز جنگ نقش یک عامل منفی را بازی مینمود که موجب تسریع انفجار شد، ارتباط سرمایه مالی انگلیس و فرانسه، یعنی امپریالیسم انگلیس و فرانسه، با سرمایه اکتیاریستی و کادتی روسیه نیز عاملی بود که این بحران را از طریق تشکیل توطئه مستقیم علیه نیکلا رومانف تسریع کرد. این جنبه مسئله را، که فوق‌العاده مهم است، جراید انگلیس و فرانسه، به دلائل معلومی، مسکوت می گذارند و جراید آلمان با شادی خصمانه‌ای روی آن تکیه می کنند. ما مارکسیست‌ها باید هشیارانه به چهره حقیقت بنگریم، بدون اینکه در مقابل اکاذیب رسمی یعنی دروغ‌بافی‌های دیپلماتیک سیاستمداران شیرین زبان و وزیران نخستین گروه محارب امپریالیست‌ها و یا در مقابل چشمک‌ها و زهرخندهای رقبای مالی و نظامی دومین گروه محارب امپریالیست‌ها خود را بیازیم. تمام سیر حوادث انقلاب فوریه- مارس به روشنی نشان می دهد که سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه با عمال و "ارتباط‌های" خود مدتهای مدید آنچه در قوه داشتند بکار می‌بردند تا از سازش "جداگانه" و صلح جداگانه نیکلای دوم (ما امیدواریم و خواهیم کوشید این آخرین نیکلا باشد) با ویلهلم دوم جلوگیری کنند و به اتفاق اکتیاریست‌ها و کادتها و قسمتی از سران لشکر و افسران ارتش و پادگان پتربورگ مستقیماً برای خلع نیکلا رومانف توطئه می چیدند.

خود را دچار توهمات نسازیم. دچار اشتباه کسانی نشویم که اکنون آماده‌اند - همانند بعضی از "اعضای کمیته تشکیلات" یعنی "منشویکها" که بین خط مشی گوزدف- پوترسوف و انترناسیونالیسم در نوسانند و غالباً به پاسیفیسم خرده بورژوایی دچار می شوند - نغمه "سازش" حزب کارگر را با کادتها و "پشتیبانی" اولی را از دومی‌ها ساز کنند. این اشخاص به خاطر آیین قدیمی از بر شده (و کاملاً غیر مارکسیستی) خویش، توطئه امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را که هدف آن خلع "سر کرده اعظم" نیکلا رومانف و نشانیدن سیرکردگان با انرژی‌تر، تازه نَفَس‌تر و با قابلیت‌تری به جای او بود - پرده پوشی می کنند.

اگر انقلاب با این سرعت و - از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی - با این طرز رادیکال پیروز گردید، علتش فقط این بود که به حکم یک موقعیت تاریخی فوق‌العاده خود ویژه‌ای جریان‌های به کلی گوناگون، منافع طبقاتی به کلی ناهمگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم در آمیختند و به طرز شگرف با یکدیگر "هم آواز" شدند. بدین معنی که از یک طرف امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه با توطئه چینی خود میلیوکف و گوچکف

و شرکاء را به منظور ادامه جنگ امپریالیستی، با سرسختی و عنادی بیش از پیش و به منظور کشتار میلیونها کارگر و دهقان دیگر در روسیه - به تصرف حکومت ترغیب مینمودند تا بدین طریق قسطنطنیه را... گوجکفها، سوریه را... سرمایه‌داران فرانسه و بین‌النهرین را... سرمایه‌داران انگلیس و فلان را فلانی‌ها بچنگ آرند و از طرف دیگر جنبش انقلابی عمیق پرولتاریایی و توده‌ای مردم (شامل تمام اهالی تهیدست شهر و ده) وجود داشت که هدفش نان و صلح و آزادی واقعی بود.

سفاهت صرف بود اگر کسی درباره "پشتیبانی" پرولتاریای انقلابی روسیه از امپریالیسم کادتها و اکتیابریستها - امپریالیسمی که با پول انگلیسها "سرهم بندی شده" و از لحاظ پلیدی از امپریالیسم تزاری دست کمی ندارد - سخنی بمیان می‌آورد. کارگران انقلابی، برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و به میزان قابل ملاحظه‌ای آنرا منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شعف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهی که از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثنائی دارد کسانی نظیر، بیوکنن، گوجکف، میلیوکف و شرکاء با مبارزه خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر (که ترجیح میدهند از همان رومانها باشد) - به کمک آنها می‌آیند!

جریان اوضاع بر این منوال و فقط بر این منوال بوده است. سیاستمداری که از حقیقت نمی‌ترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار می‌دهد و هر "لحظه معین" را نه تنها از نقطه نظر خود ویژگی (۳) آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیق‌تر یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیق‌تر منافع پرولتاریا و بورژوازی خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی می‌کند، - نظرش نسبت به این قضیه می‌تواند اینطور و تنها اینطور باشد.

کارگران پتروگراد، و نیز کارگران سراسر روسیه در راه آزادی و زمین برای دهقانان علیه سلطنت تزاری و در راه صلح علیه کشتار امپریالیستی با از خود گذشتگی مبارزه کردند. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه، به منظور ادامه و تشدید این کشتار به دسیسه‌های درباری می‌پرداخت، به اتفاق افسران گارد توطئه بر پا می‌کرد، گوجکفها و میلیوکفها را تحریک می‌نمود و به آنها امید می‌داد و مقدمات تشکیل دولت جدید کاملاً حاضر و آماده را فراهم می‌کرد که پس از وارد آمدن نخستین ضربات مبارزه پرولتاریا بر پیکر تزاریسم بلافاصله قدرت را بدست گرفت.

این دولت جدید که در آن لووف و گوجکف، یعنی اکتیابریستها و "تجدد طلبان مسالمت‌جو"، این دستیاران دیروزی استولیپین میرغضب پست‌های واقعا مهم، پستهای حیاس، پستهای مؤثر ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، - این دولت که میلیوکف و کادتها دیگر بیشتر برای زینت، برای عنوان و به منظور ایراد نطقهای ملیح پروفیسور مآبانه در آن وارد شده‌اند و کرنسکی "ترودویک" هم برای فریب کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی می‌کند، - این دولت یک اجتماع تصادفی از افراد نیست.

اینها نمایندگان طبقه جدیدی هستند که در روسیه به قدرت سیاسی رسیده است، اینها نماینده طبقه ملاکان سرمایه‌دار و بورژوازی هستند که مدت‌هاست از لحاظ اقتصادی بر کشور ما حکومت می‌کنند و طبقه‌ای است که چه در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵ و چه در دوران ضد انقلاب ۱۹۱۴-۱۹۰۷ و چه در دوران جنگ ۱۹۱۷-۱۹۱۴ از لحاظ سیاسی به سرعت فوق‌العاده‌ای متشکل شده (ضمناً این تشکل در دوران جنگ به خصوص سریع بوده است) هم اداره امور محلی، هم امور مربوط به آموزش ملی و هم امور مربوط به انواع مختلف کنگره‌ها و دوما و کمیته‌های صنایع جنگی و غیره را در دست خود قبضه کرده است. این طبقه جدید مقارن سال ۱۹۱۷ دیگر "تقریباً بطور کامل" یرسیر حکومت بود؛ به همین جهت هم نخستین ضرباتی که بر پیکر تزاریسم وارد آمد کافی بود برای این که تزاریسم سرنگون شود و جای خود را به بورژوازی واگذار نماید. جنگ امپریالیستی که صرف قوای غیر قابل‌تصور را ایجاب می‌کرد سیر تکامل روسیه عقب مانده را چنان تسریع نمود که ما "ناگهان" (در حقیقت اینطور بنظر می‌رسید که ناگهانی است) بر ایتالیا، انگلیس و تقریباً فرانسه سیقت حسبیم و یک حکومت "اتلافی" و "ملی" (یعنی قادر به ادامه کشتار امپریالیستی و اغفال مردم) و "پارلمانی" بدست آوردیم.

در کنار این حکومت، که از نظر جنگ حاضر در ماهیت امر فرمانبردار ساده "شرکتهای" میلیاردر یعنی "انگلیس و فرانسه" است، یک حکومت غیر رسمی تازه و تکامل نیافته‌ای که هنوز نسبتاً ضعیف است یعنی یک حکومت کارگری به وجود آمده که نماینده منافع پرولتاریا و کلیه اهالی تهیدست شهر و ده است. این حکومت شوراهای نمایندگان کارگران پتربورگ است که در تکاپوی برقراری ارتباط با سربازان و دهقانان و همچنین کارگران روستا است، و البته برای برقراری ارتباط با کارگران روستا به خصوص می کوشد و مقدم بر همه و بیش از برقراری ارتباط با دهقانان هم می کوشد.

اینست است آن وضع واقعی سیاسی که ما آنرا باید مقدم بر هر چیز با حد اکثر دقت ممکنه و با در نظر گرفتن واقعیت عینی روشن سازیم تا بتوانیم تاکتیک مارکسیستی را بر پایه استواری که این تاکتیک باید بر آن قرار گیرد، یعنی بر پایه واقعیات متکی سازیم.

سلطنت تزاری درهم شکسته شده ولی هنوز از پا در نیامده است. حکومت بورژوازی اکتیاریست‌ها و کادتها که خواهان ادامه جنگ امپریالیستی تا "آخرین لحظه" و عملاً فرمانبردار شرکتهای مالی "انگلیس و فرانسه" است مجبور است حداکثر آزادیها و صدقاتی را که به ابقاء تسلطش بر مردم و امکان ادامه کشتار امپریالیستی موافق باشد به مردم نوید دهد.

شورای نمایندگان کارگران، سازمانی است متعلق به کارگران؛ این شورا نطفه دولت کارگری و نماینده منافع قاطبه توده‌های تهیدست اهالی یعنی نه دهم جمعیت کشور است و در راه صلح، نان و آزادی می کوشد. مبارزه این سه نیرو مشخص کننده وضعیتی است که اکنون ایجاد شده و انتقالی است از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم آن.

تضاد میان نیروی اول و دوم عمیق نیست، جنبه موقت دارد و فقط معلول اوضاع و احوال زمان و چرخش شدید حوادث در جنگ امپریالیستی است. تیمار اعضای دولت جدید - سلطنت طلبند، زیرا جمهوریخواهی لفظی کرنسکی یک موضوع بکلی غیر جدی است که برازنده یک مرد سیاسی نبوده و از نظر ایژکتیف سیاست بازی است. دولت جدید هنوز سلطنت تزاری را از پای در نیاورده دست بکار بند و بست با سلسله رومانف‌های ملاک شده است. بورژوازی نوع اکتیاریست- کادت، سلطنت را بعنوان سرکرده دستگاه اداری و ارتش برای حفظ مزایای سرمایه علیه زحمتکشان لازم دارد.

هر کس بگوید کارگران، به منظور مبارزه با ارتجاع تزاریسم، باید از دولت جدید پشتیبانی کنند (ضمناً این همان چیزی است که ظاهراً پوترسرف‌ها، گوزدفا، چخنکلی‌ها میگویند، چخیزه نیز با وجود تمام طفره‌زنی‌ها همین را میگوید) آنکس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است. زیرا همین دولت جدید است که عملاً هم اکنون دست و پایش به سرمایه امپریالیستی و سیاست جنگی و غارتگرانه امپریالیستی بسته است و هم اکنون (بدون کسب تکلیف از مردم!) شروع به بند و بست با خاندان سلطنت کرده، هم اکنون برای احیاء سلطنت تزاری کار می کند، هم اکنون در کار دعوت میشل رمانف است و می خواهد او را بعنوان یک تزار کوچولوی جدید به تخت سلطنت بنشانند و هم اکنون در تلاش تحکیم تاج و تخت او و تبدیل سلطنت موروثی (این سلطنت قانونی که متکی به قوانین کهن است) به سلطنت بناپارتی، انتخابی (متکی به اخذ رأی قلابی از مردم) است.

خیر، برای مبارزه واقعی بر ضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به مواعید و شیرین زبانی‌های میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران "پشتیبانی کند" نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

مابقی - همه عبارت پردازی و دروغ و خودفریبی سیاست‌بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیدانه است. به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لاقلاً مانع این عمل نشوید - در این صورت آزادی در روسیه مغلوب ناشدنی و سلطنت غیر قابل احیاء و جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر این صورت گوجکف‌ها و میلیوکف‌ها سلطنت را احیاء نموده و مطلقاً هیچیک از آزادیهای موعود را اجرا نخواهند کرد. تمام سیاست‌بازان بورژوازی در کلیه انقلابهای بورژوازی، وعده و وعید به مردم "خورانده" و کارگران را تحمیق نموده‌اند.

انقلاب ما بورژوایی است و به این جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند - اینست آنچه پترسفا، گوزدفا و چخیدزه‌ها می‌گویند و اینست آنچه پلخانف دبروز می‌گفت. ما مارکسیست‌ها می‌گوییم - انقلاب ما بورژوایی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست‌بازان بورژوازی باز کنند، به مردم بیاموزند که به حرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند.

حکومت اکتیاریست‌ها و کادتها، گوجکف‌ها و میلیوکف‌ها ولو صادقانه هم خواسته باشد (فقط کودکان ممکن است به صداقت گوجکف و لووف باوری داشته باشند) - باز نمی‌تواند به مردم نه صلح بدهد نه نان و نه آزادی. صلح - زیرا این حکومت، حکومت جنگ، حکومت ادامه کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است و می‌خواهد ارمنستان، گالیسی، ترکیه را غارت کند، قسطنطنیه را غصب نماید، از نو لهستان، کورلاند و لیتوانی و غیره را مسخر سازد. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه دست و پای این دولت را بهم بسته است. سرمایه روس فقط شعبه‌ای از آن "شرکت" جهانی است که با صدها میلیارد روبل سر و کار دارد و نامش "انگلیس و فرانسه" است.

نان - زیرا این حکومت، حکومت بورژوازی است. در بهترین شرایط، این حکومت به مردم همان چیزی را خواهد داد که آلمان داده است یعنی "قحطی بطور داهیانه متشکل". ولی مردم به گرسنگی تن در نخواهند داد. مردم خواهند دانست و یقیناً بزودی خواهند دانست که نان وجود دارد و می‌توان آن را بدست آورد ولی فقط از طریق اقداماتی که در برابر مقدس بودن سرمایه و مالکیت سر تعظیم فرود نیاورد. آزادی - زیرا این حکومت، حکومت ملاکان و سرمایه‌داران است که از مردم می‌ترسید و هم اکنون دست بکار بند و بست با خاندان رومانف‌ها شده است.

ما درباره وظایف تاکتیکی روش آتی خود نسبت به این حکومت در مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد. آنجا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آنست در چیست و چرا شعار، "وظیفه روز" در این لحظه باید چنین باشد: کارگران، شما در جنگ داخلی بر ضد تزارسیم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده‌ای از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید.

ما، در عین اینکه اکنون به تجزیه و تحلیل مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در مرحله فعلی انقلاب اکتفا می‌کنیم، باید این مسئله را نیز طرح نمائیم: متفقین پرولتاریا در انقلاب حاضر کی‌ها هستند؟

پرولتاریا یو متفق دارد: اولاً توده وسیع چندین ده میلیونی، یعنی اکثریت عظیم اهالی، که عبارتند از توده نیمه پرولتار و تا اندازه‌ای دهقانان خرده پای روسیه. چیزی که برای این توده بسیار ضروریست صلح، نان، آزادی و زمین است. این توده ناگزیر تا حدود معینی در زیر نفوذ بورژوازی و به خصوص خرده بورژوازی، که از لحاظ شرایط

معیشتی خود بیش از همه با آن مشابهت دارد قرار خواهد گرفت و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان خواهد کرد. درسهای تلخ جنگ، که هرچه گوجکف، لووف، میلیوکف و شرکاء آن را با حدیث بیشتری ادامه دهند تلختر خواهد شد، این توده را ناگزیر به جانب پرولتاریا خواهد کشید و وی را مجبور خواهد کرد به دنبال پرولتاریا برود. ما باید اکنون با استفاده از آزادی نسبی نظم نوین و وجود شوراهای نمایندگان کارگران، بکوشیم قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ذهن این توده را روشن کنیم و متشکلش سازیم. تشکیل شوراهای نمایندگان دهقانان و شوراهای کارگران روستا - یکی از حتمی‌ترین وظایف ما است. کوشش‌های ما در این باره فقط مصروف این نخواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان ندار و

تهیدست نیز مجزا از دهقانان غنی متشکل شوند. درباره وظائف ویژه و شکل‌های ویژه این تشکیلات، که اکنون ضرورت حیاتی دارد، در نامه آتی صحبت خواهد شد.

ثانیاً، متفق پرولتاریای روس پرولتاریای کلیه کشورهای محارب و بطور کلی تمام کشورهاست. این متفق اکنون در اثر جنگ به میزان قابل ملاحظه‌ای کوفته شده و در اروپا اغلب سوسیال شوونیست‌هایی به نام او سخن می‌گویند که نظیر پلخانف، گوزدوف و پوترسف در روسیه، به جانب بورژوازی گرویده‌اند. ولی رهایی پرولتاریا از زیر نفوذ آنها در هر ماهی از جنگ امپریالیستی گامی به پیش برداشته است و انقلاب روس یاگزیر این جریان را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

پرولتاریا به اتفاق این دو متفق، یا استفاده از خصوصیات لحظه انتقالی فعلی میتواند ابتدا در راه نیل به جمهوری دموکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر ملاکان و سرنگون ساختن نیمه سلطنت گوجکف- میلیوکف و سپس در راه نیل به سوسیالیسم، یعنی یگانه وسیله‌ای که می‌تواند به ملل رنج دیده از جنگ، صلح، نان و آزادی بدهد، گام بردارد و گام برخواهد داشت.

توضیحات:

- ۱- نامه‌هایی از دور- منظور پنج نامه‌ای است که لنین در پایان ماه مارس و آغاز آوریل سال ۱۹۱۷ از سوئیس برای روزنامه بلشویکی "پراودا" که پس از انقلاب فوریه مجدداً در پتربورگ انتشار می‌یافت فرستاده است. "نامه نخست: نخستین مرحله نخستین انقلاب" در ۲۱ و ۲۲ ماه مارس سال ۱۹۱۷ در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ روزنامه "پراودا" با اختصار زیاد و اصلاحاتی به چاپ رسید. این نامه در چاپ‌های دوم و سوم کلیات لنین از روی متن مندرجه در روزنامه "پراودا" به چاپ رسید. در چاپ چهارم کلیات، این نامه از روی متن کپی‌ه ماشین شده، که با متن مندرجه در روزنامه "پراودا" تطبیق داده شده بود، به چاپ رسید. چهار نامه دیگر در سال ۱۹۲۴ منتشر گردید. در این کتاب فقط "نامه نخست" داخل شده است.
- ۲- خود ویژگی معادلی است که برای واژه روسی своеобразие انتخاب شده و در موارد خاصی با واژه originalité معادل است.
- ۳- رازنوجین - در قرن نوزدهم، در روسیه، روشنفکران بورژوا لیبرال و دموکراتی که به طبقه اشراف متعلق نبودند و از بین روحانیون و کارمندان دولت و کسبه یا دهقانان بیرون آمده بودند، رازنوجینتس (разночинец) مینامیدند.